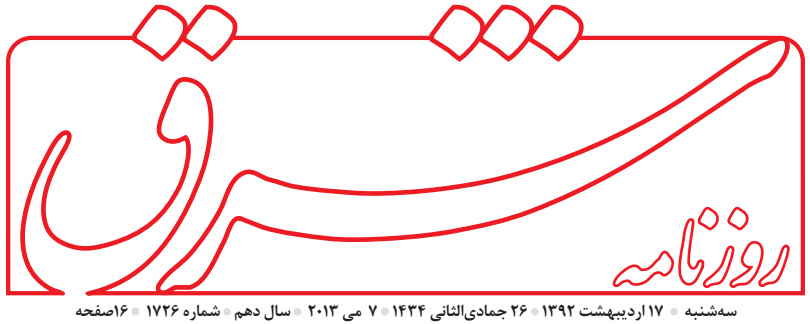




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۲۹-۳۷-۳۷-۸۸۹۸۶۲۸ شماره: ۲۲-۸۸۹۸۶۲۰-۲۲
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۱۴۲۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharhdaily.ir

تهران: آذان ظهر ۱۳:۰۱ آذان مغرب ۲۰:۱۶ آذان صبح فردا ۴:۳۰ طلوع آفتاب ۶:۰۵



سه شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۴۳۴ ۷ می ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۲۶ صفحه ۱۶

«ملکان عذاب» ابوتراب خسروی در نمایشگاه کتاب

ایسنا: «ملکان عذاب» نوشته ابوتراب خسروی در نمایشگاه کتاب تهران عرضه شده است. این اثر سومین رمان از رمان‌های سه‌گانه ابوتراب خسروی است که با عنوان‌های «سفار کاتبان»، «رود راوی» و «ملکان عذاب» نوشته شده‌اند. مجموعه داستان‌های «هوایه»، «دیوان سومنات» و «ویران» و کتاب «حاشیه‌ای بر میانی داستان» از دیگر آثار این نویسنده هستند که تعدادی از آثار او در جایزه‌های هوشنگ گلشیری و مهرگان ادب بر گزیده شده‌اند. «ملکان عذاب» با ۳۵۴ صفحه، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و قیمت ۱۵ هزار تومان از سوی نشر ثالث منتشر است.



کاپوچینو

می خواهید چه کاره شوید؟



مزدک علی‌نظری

وقتی کوچک بودم دلم می‌خواست غواص باشم، البته خب غواص تقریبی؛ چون شغل اولم فضاوردی بودا بعدها که از رویاهای شیرین کودکی فاصله گرفتم و دانستم که چقدر از حبس نفس، حبس در فضاهای تاریک یا جاهای تنگ وحشت دارم؛ تازه هفتمیدم که فضاوردی و غواصی آخرین کاری است که دلم می‌خواهد روزی بروم سراغشان. حتی نیاز نیست لوله‌هاو گیر کند به سنگی، چیزی و پاره شود. همان دم اول خفه می‌شوم و می‌میرم. حالا مدتی است حال فضاورد لوله‌هاو پارهای را دارم که یک کوسه فضایی هم گذاشته دنبالش. از وقتی که خودم را شناختم و تخلیات ماجراجویانام با داستان‌هایی که می‌خواندم بیشتر بال و پر گرفت. سرم توی کتاب بوده و به این نتیجه رسیدم که - برای من - هیجان نویسندگی با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. سال‌ها در نشریات مختلف مشق کردم و حالا که می‌خواهم نتیجه آن همه تمرین را در نوشتن داستان‌های خودم ببینم، می‌بینم وضع به هیچ‌وجه مساعد نیست. نه که تبدیلی کنم، نه همین حالا نزدیک به سه کتاب آماده دارم؛ قصه و خاطره و ویرایش نوشته‌های قبلی و خلاصه از این چیزها؛ دست که می‌برم برای ادامه کار، ترس آن «فضاورد تنها» سراغم می‌آید؛ با همان وضع بغرنج که گفتم؛ روزهای آخر نمایشگاه کتاب است. به قول همکاران شاعرمسلسلک ما؛ فصل بهار کتاب. آن‌وقت خبر می‌رسد کتاب جدید «حامدرضا احمدی» در ۵۰۰ نسخه چاپ شده. گزارش‌های میدانی از نمایشگاه، حاکی از عدم استقبال بی‌سابقه مخاطبان است. وضع جیب‌ها بد است، قسمت کتاب‌ها هم که خیلی بالا رفته... خب، شاید من زمان و مکان را اشتباه آمده باشم. شاید هم باید در نوشتن انشایم با موضوع «می‌خواهید در آینده چه‌کاره شوید؟» تجدیدنظر اساسی کنم. اصلا وقتی بزرگ شدم می‌روم غره‌های را می‌گیرم، هانت‌داگ می‌فروشم؛ بی‌دردسر، پرمخاطب، جادار، مطمئن!

سامسونگ

SAMSUNG

از روز مادر تا روز پدر

تا ۱۵ خرداد با خرید هریک از لباسشویی‌های اتوماتیک، یخچال، ساید بای ساید و ظرفشویی سامسونگ در قرعه‌کشی ۱۱۰ دستگاه SMART TV شرکت نمایید.

آخرین مهلت ارسال کارت‌ها ۹۲/۳/۱۸ میباشد.

فقط با ضمانت سرویس ۲۱-۸۲۵۵

SAMSUNG

تولدی دیگر

به بهانه ۱۷ اردیبهشت زادروز «یدالله رویایی»

وقتی سخن از تو می‌گویم



شرق: «حالم کاملا خوب است و در حال حاضر نیز مشغول نوشتن هستم.» همین دو جمله از زبان شاعر رویاها کافی بود که آبی بر آتش شایعه تلخ مرگ «یدالله رویایی» ریخته شود و جامعه ادبی ایران را از هراس بی‌رویا شدن برهاند. و امروز که هفدهم اردیبهشت‌ماه است بنیادگذار شعر حجم که سال‌هاست اقامت در فرنگ دارد، ۸۱ ساله می‌شود و همچنان بر ادبیات ایران سایه پرمهرش گسترده خواهد بود. رویایی که متولد سال ۱۳۱۱ در دامغان است، پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی خود در زادگاهش به تهران آمد و درگیری‌های سیاسی او در زمان فعالیت حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد باعث به زندان افتادنش شد. رویایی پس از گذراندن سال‌های



امیر زبردست

فکر می‌کرد. فکر این - ابد نوشت ازل سرشت - این معترف نامریی، شهادتی که در ما با صدای بلند مثل موربانهای کبود دیوار جان را می‌تراشد، تا بترسیم از سایه‌های مرد متحنی. می‌دانی خوب می‌دانی، همیشه فکر و ترس در آغوش هم، نجوای آن مستطیل تیره را در آدمی عدم در عدم حجم می‌شوند. ترس و فکر، این دو برادر اعظم مرگ که خواب از چشم زندگی ربوده‌اند.

تنها یک آرزوی نیامده دیگر سر بر شانه من و رویا دارد. آن هم دیدار در دیاری است که دور را در تو نزدیک کرده است و تو با آن سر بر شانه کلمه‌ها گذاشته‌ای، سرزمینی که جوانی تو را بسیار بوسیده و بوییده است. آسمان دقیقه‌هایت پر از طلوع، پر از امضاهایی که شاید آینده در جست‌وجوی تک‌تک آنها آسمان آسمان پرواز در کشف بریزد، همه دیروزهای دیر و پیر تو را می‌شناسند، فکر می‌کنم همه روزهای نیامده می‌آیند تا تو را برای فردا و آن ساکنان پر از ادامه تعریف کنند. اسناد رویایی عزیز، قدم زدن با این سطرها فقط نقاشی احساس من روی بوم ساده اوقات و کلمه‌هاست. می‌خواهم عبور کنم از این همه غافلگیری متحن، اما حرفی انگار در من جا مانده است. حرفی شبیه عبارتی تازه، از جنس رازی که مرگ را در ما تکثیر می‌کند، حرفی که مرا بر می‌زند تا هوای اعتراف، تا بگویم کلمه‌ها این گویان پیشگوی ازل، تو را بیکاسوی زبان فارسی می‌دانند. باری فردا رویایی خوانی، قسمتی از نگاه زبانی خواهد شد که حافظ و نیما تا ماه در آن نردیام ریخته‌اند. می‌بوسمت ای حرف مدام.

رود نام دیگر نوست، بی‌گمان دشت‌های تشنه فردا نام تو را با احترام نفس خواهند کشید.

خدا ۳۳ درخت در بیابان ازل کاشت تا شاعر، زیر سایه شاد آنها کنار چشمه حرف بنشیند و جهان با نگاه او پیراهنش را از تن درآورد.

علیقت صدای تو هوا شد و حرف تازه‌ای در من خیره و وسیع ماند. حرف و هوایی روشن که مثل عطر شاد هزارساله ابامداد، ابتدای جهان را در جان همه سمت‌ها، زمزمه ریخته است. نمی‌دانید چقدر فاصله راه را در من فریاد زده است، فریادی شبیه تعریفی که با آن، این‌گونه شوق را تا هفت آسمان، عریان به دیدار رنگین‌کمان میبرم. حالا نزدیک شده‌ام نزدیک نزدیک، نزدیک به دورترین امضا، به راوی زبانی که سر بر شانه ازل دارد و خواب همه واژه‌ها را تا بپرداری مرگ سطر شده است.

باری تو با دیروزهای من آن قدر هم - سایه‌ای و هم‌شکل که فکر می‌کنم در روزگاری دور دور با تو در حوالی غرب بی‌ثباتیای زیست‌ام، فکر می‌کنم من و تو آفریدگانی قبل از پیدایش آدم و حوا بوده‌ایم که جز کلمه هیچ هدیتی از آن شهرزاد همچنان مجهول به ما نرسیده‌است.

سلام والای بی‌غروب، سال‌ها بود چشم به راه این صدای ماه، با شب‌های ممتد خورشید پیر می‌شدم، صدا مثل فکر مرا تا مسیرهای نایاب کشف کشاند و زمان در من به‌جای سنگ و آب، در امضا و گذشته رو به آغوش هستی

با شما نبودم

در «درکه» چه خبر است



امید بلفانتی

خانешان اما شکل سنتی داشت و از اینها که «گبه» به دیوار خانешان می‌زنند و مینیاتور بر کف خله می‌کشند و تعداد زیادی هم قلیان جزو دکور خانشان هست و از لحظه ای هم که می‌روی چند تا مرغ عشق و یکی، دوتایی هم کلسکو برایت در مورد جوهره عشق حرف می‌زنند. رفیق ما هم دیگر عمیقا دل در گرو عرفان شرقی و غربی بسته بود. شیفته «شایگان» شده و دوست‌دوست‌دوبار هر کدام از فیلم‌های «پهر جویی» را دیده بود. ریشه آرا و نظرات «هایدگر» و «گادامر» را در «هلاصدرا» و «ابن عربی» یافته و کلا هم در جهان غرب معتقد بود به جز بر گمان و تارکوفسکی و آنجلوپولوس و آندره ژید مابقی چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. اینها را همه در آن روز بعد عروسی‌شان که ما را خانیشان دعوت کرده بودند و تقریبا بعد دو سال ندیدنش برای ما به صورت امپی‌تری شرح دادند. همان روز ما پرسیدیم چه خبرها دیگر؟ که رفیقمان عرض کردند قرار است به‌زودی در یکی، دو تا فیلم معناگرا که سرمایه‌گذارشان خاموش است و پسر خاله‌های خاتوم که پنج تا برادرند و کلا عوامل اصلی فیلم اند، بازی کند. گفت نقش مردی عارف را دارد که در تهران است که معناگرایی در آن کمرنگ شده، همچون فرشته نجات می‌آید و همینطور انبویانبوه «هامون» را که شخصیت‌های در منجارب زندگی مدرن فرو رفته این فیلم و این شهر هستند را نجات می‌دهد و می‌سانشان سر منزل مقصود. ما پرسیدیم این سرمنزل مقصود دقیقا چیست؟ ایشان بادی در غیبه خویش گذاشته گفتند جایی شبیه همین خانه ما، جایی پر از عطر عود و کندر و پر از عرق شاطره و کلنسی و خاکشیر، پر از عشق این جمله آخر را با گردن کج که میلی‌متر به میلی‌متر برای شکستن آن گردن جان کند رو به همسر مهرایش گفت. من آن‌روز واقعا شیفته این تغییر و تحولات شدم، از شما هم پنهانش نکتم شک به جلم افتاده شاید سرمنزل مقصود که می‌گویند همین است و ما هم یک جمعه صبحی شاید برویم «درکه». خدا را چه دیدی شاید ما هم همچون آن رفیقمان همین مسیر و سلوک را طی کردیم و در نهایت هم بعد بازی در چند تا سریال و تلفیلم و چند تا فیلم حماسی رفتیم برای شورای شهر ثبت‌نام کردیم تا هم خدمت خلق کرده باشیم، هم باز خدمت خلق. نوستاژ را، جلد بنویسد هفتادوشتم، روایت «گفتندی بافت می‌نشود اما جستمی ما» یا «چه هامون‌ها، چه هامون‌ها که در انتظار طلای عابدینی‌ها ایستاده‌اند»

همین ابتدای متن بگویم شک به جلم‌ان افتاده این رفیقی که می‌خواهیم شرح بهیم، رفیق خودمان بوده است یا نه. اما رفیقی داشتیم یا داشتند که عجیب شیفته داشتن کتاب بود. داشتن کتاب نه برای خواندن که علاقه‌افری داشت به داشتن کتابخانه یکجور هابی کلکسیونر کتاب بود. البته هوشمندی به خرج داده، پشت جلد کتاب‌ها را خوانده بود و هر کسی که درباره کتاب‌ها توضیحی می‌خواست همان پشت جلد کتاب‌ها را برایش توضیح می‌داد. رفیق ما از این شیفنگان غرب بود. از اینها که می‌گویند سینما فقط سینمای آمریکا، ادبیات هم همینطور، از آن طرف هم زنده‌باد «هایک» و عشقش هم رفتن به نیویورک بود و قدم‌زدن در منهتن و دیدن لامپ‌های عظیم هالوزن و در کل اعتقاد داشت باید از نوک انگشت پاها تا فرق سر غربی شد تا درست شود همه‌چیز. دوست ما اما خب تنها یک تفاوتی با کل جهان غرب و لیبرالسم و حتی مترجمان ادبیات آمریکایی داشت و آن هم وضعیت ناخوش اقتصادی‌اش بود. البته کمر شوم اگر دروغ بگویم که ایشان درآمد داشت اما خب با این وضعیت اسفبار قیمت کتاب همه پول‌ها می‌رفت برای خرید کتاب و نهایتا روزی یک پاکت سیگار زیگا و چند تا تخم‌مرغ. درواقع اگر در درون لیبرال بود ایشان، در برون بیشتر شبیه بودایی‌های هندوستان بود. این بودایی‌های هندوستان طوطه‌عطفی‌شد در زندگی‌اش. یک روز رفیق من متفرم از از طبیعت با خواندن پشت جلد کتابی در شرح آرای بودا بلند می‌شود جمعه صبحی برود در که ببیند چه خبر است که این ملت‌هی می‌گویند برویم در که درست در همانجا در آن لحظه ازلی ابدی که بر خیلی‌ها در در که رخ داده است بر ایشان هم رخ می‌دهد و با بانویی از طبقه اقتصادی بالای میدان «ونک» و «پارکروی» و دلبسته عرفان شرق، از اینها که با نستعلیق روی تمسلی البسه‌شان و حتی روی دماغ عمل کرده‌شان شعر مولانا می‌نویسند، آشنا می‌شود. حالا بمقدار این آشنایی فیلم‌سازی‌رو می‌رسد به خبر و امر خیر و ادواج و اینها اما یکجوهی خانه رفیق ما از همین نزدیکی‌های خودمان در میدان انقلاب رفت و رسید در خیابان‌های بالاتر از میدان ونک.

واژگان یک فرهنگ

حذف گرایش‌های افراطی باستان‌شناسانه



ناصر فکوهی

نزدیک شدن مفهوم باستان‌شناسی به مفهوم باستان‌گرایی در دوره پهلوی اول و دوم، گرایشی به‌شدت ضدباستان‌گرایانه را با انقلاب ۱۳۵۷ به وجود آورد که در نخستین روزهای انقلاب واکنش‌هایی را علیه آثار باستانی به وسیله گروه‌های غیرقابل کنترل ایجاد کرد. البته این گرایش‌ها به سرعت از میان برداشته شدند و نظام جدید به ویژه پس از پایان جنگ با پیش گرفتن گفت‌وآمیی اسلامی - ایرانی، بیش از هر چیز تأکید خود را بر وجود یک میراث مشترک در هر دو حوزه قرار داد که باید به یک گونه تریسته شوند و تا یکدیگر پیوند بخورند. در سال‌های پس از انقلاب و تا امروز عملا نیز چنین شد و گرایش‌های افراطی به نوعی کنار گذاشته شدند. برای مثال تقویم شمسی که یادگار دوران پیش از اسلام است و مناسبت‌های مهم آن به ویژه جشن نوروز حفظ شد و همچون گذشته مورد احترام بالایی قرار گرفت. در حالی که تقویم قمری و مناسبت‌های آن که برخی از آنها در دوران پهلوی اول و دوم تضعیف شده بودند، احیا و تا حد زیادی تقویت و پررنگ شدند.

تجربه سیاسی سال‌های پس از انقلاب به طور کلی گویای آن بود که باورها و رفتارهای ایرانیان چه در مرکز پیدایش این تمدن در خاندان‌های بزرگ باستانی و چه در حاشیه‌های آن که در ابتدانه حاشیه‌بلکه بخشی اصلی از این تمدن بوده‌اند، نظیر منطقه غربی و شرقی کشور، ریشه‌هایی بسیار عمیق‌تر از نظام‌های سیاسی‌ای دارند که اغلب از میراث باستانی به سود خود یا دیگران استفاده و بهتر است بگوییم سوء استفاده کرده‌اند. بنابراین هرچه بیشتر روشن شد که اصولا در تقابل قرار دادن میراث اسلامی و میراث ایرانی چندان نمی‌تواند راه به جایی ببرد و اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان در نسل حاضر با چنین رویکردی موافق نیستند. به همین دلیل روند نگاه به سوی باستان‌شناسی به کلی تغییر کرد. سیاست‌گذاران از این پس در کم می‌کردند که هویت تازه‌ای را می‌توان از میان ویرانه‌هایی که اغلب در کنار هم روی این پهنه، گویای حیات مردمان این بوم در پیش و پس از اسلام هستند، تعریف کرد و بر همین پایه نیز گفت‌وآم‌های تاریخی و سیاسی را سامان داد و این شاید یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب است که دو یا سه دهه پس از آغاز آن برای ما داشت. دستاوردی که در عین حال با تحولی در ذهنیت اکثریت ایرانیان و افزایش سرمایه فرهنگی ایران که نیازی هرچه بیشتر به میراث فرهنگی را طلب می‌کرد، همراه بود. رسیدن به چنین موقعیتی هم مطلوب بود، چون زمینه را برای برنامه‌ریزی‌های جدیدی در حوزه باستان‌شناسی و میراث فرهنگی فراهم می‌کرد و هم مخاطره‌انگیز، زیرا به دلیل موقعیت زبانی - قومی ایران، لایه‌های حافظه تاریخی در این کشور لزوما شکل یکپارچه نداشته و ندارند. از این رو یک سیاست باستان‌شناختی بدون شک باید با یک سیاست مدیریت تفاوت‌های زبان‌شناختی و قوم‌شناختی همراه شود که در مجموع سیاست فرهنگی بسیار پیچیده‌ای را تشکیل می‌دهد که در عین حال نمی‌توان سیاستی از لحاظ سرزمینی یکسان باشد و با مردم و منطقه‌ای که از آن سخن می‌گوییم می‌تواند و باید متفاوت بوده و میان میراث باستانی محلی و میراث باستانی ملی همسازي ایجاد کند.

دکه

شماره پنجم «مهرگانی» منتشر شد



شرق: پنجمین شماره دوفصلنامه پژوهشی «مهرگانی» ویژه پاییز و زمستان ۱۳۹۱ که در زمینه مطالعات تاریخی و تحلیلی موسیقی فعالیت می‌کند، منتشر شده و در وبگاه این نشریه قابل دسترسی است. در این شماره پس از سخن نخست، یادداشتی با عنوان «در بزرگداشت دیگرگونه اندیشیدن: برای کتاب فصل مقام موسیقی، بر یادارندگان و نویسندگان» آمده و نسبت به خبر دگرگونی در آن کتاب ابراز نظر کرده‌اند. پس از این دو یادداشت پنج مقاله پژوهشی «تجزیه و تحلیل موسیقی ایرانی: بررسی برخی چالش‌ها، گردآوری امکانات یک مدل» نوشته آروین صداقت‌کیش، «سازهای خود صدای ملودیک در تاریخ موسیقی ایران» نوشته نرگس ذاکر جعفری، «چارچوب‌های یک بستر نظری برای تجزیه و تحلیل رایانه‌ای موسیقی دستگاهی و آرمانی» درستی آن» نوشته مرجان خیرالاهی، «قد تکنونی شباش با رویکردی بینامتنی به آثار عباس خوشدل» نوشته پویا سرائی و تجزیه و تحلیل «قطعه‌ای در ماهور» ساخته فرامرز پایور بر اساس ملودی‌هایی از احمد عبایدی آمده است. برای دریافت این دوفصلنامه پژوهشی رایگان می‌توانید به آدرس www.mehregan.ir مراجعه کنید.